

نبوغ

سیمای پنجاه نابغه سخن

هرولد بلوم

ترجمه محبوبه مهاجر



فهرست

۱	درآمد
۱۵	نبوغ: تعریفی شخصی
۱۹	سقراط و افلاطون
۲۱	سقراط (۳۹۹-۴۶۹ پ.م.) و افلاطون (حدود ۳۴۷-۴۲۹ پ.م.)
۳۱	ورگیلیوس (ویرژیل)
۳۳	پوبلیوس ورگیلیوس مارو (۷۰-۱۹ پ.م.)
۴۵	آوگوستینوس
۴۷	قدیس آوگوستینوس (۴۳۰-۳۵۴ م.)
۵۷	موراساکی
۵۹	لیدی موراساکی شیکیبو (۱۰۲۶?-۹۷۸?)
۶۷	مونتنی
۶۹	میشل دُ مونتنی (۱۵۹۲-۱۵۳۳)
۷۷	سروانتس
۷۹	میگل دِ سروانتس (۱۶۱۶-۱۵۴۷)
۹۱	شکسپیر
۹۳	ویلیام شکسپیر (۱۶۱۶-۱۵۶۴)
۱۱۵	جانسن
۱۱۷	بازول
۱۱۹	گوته
۱۲۱	فروید
۱۲۳	مان
۱۲۵	سمیوئل جانسن، جیمز بازول، یوهان ولفگانگ فُن گوته، زیکمونند فروید، توماس مان

نبوغ

هشت

۱۵۷	سويفت
۱۵۹	جائين سويفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵)
۱۶۷	آستن
۱۶۹	جين آستن (۱۷۷۵-۱۸۱۷)
۱۷۷	استانداال
۱۷۹	هانري پيل استانداال (۱۷۸۳-۱۸۴۲)
۱۸۷	بالزاک
۱۸۹	اُره دُ بالزاک (۱۷۹۹-۱۸۵۰)
۱۹۷	هاثرن
۱۹۹	نفاثيل هاترن (۱۸۰۴-۱۸۶۴)
۲۰۵	ديکنز
۲۰۷	چارلز ديکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰)
۲۱۷	داستايفسکی
۲۱۹	فيودرُ داستايفسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱)
۲۲۹	فلوبر
۲۳۱	گوستاو فلوبر (۱۸۲۱-۱۸۸۰)
۲۳۹	ايبسن
۲۴۱	هنريک ايبسن (۱۸۲۸-۱۹۰۶)
۲۴۹	تالستوی
۲۵۱	لف تالستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰)
۲۶۱	تواين
۲۶۳	مارک تواين (۱۸۳۵-۱۹۱۰)
۲۶۹	دآسيس
۲۷۱	ژاکيم ماريا ماشادو دآسيس (۱۸۳۹-۱۹۰۸)
۲۷۹	جيمز
۲۸۱	هنري جيمز (۱۸۴۳-۱۹۱۶)
۲۹۱	نيچه
۲۹۵	فريدريش نيچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)
۲۹۹	رمبو
۳۰۱	آرتور ريمبو (۱۸۵۴-۱۸۹۱)

درآمد

نبوغ چیست؟

در این کتاب اگرچه به پیروی از مکتبی عرفانی از نبوغ به معنای خدای درونی^۱ یاد کرده‌ام، ولی بیشتر به معنی این کلمه در مکاتب روم باستان نظر داشته‌ام که واضح دو مفهوم نبوغ و اُتوریتِه (مرجع یا مصدر امر) بودند. در زندگی ناموران اثر پلوتارخُس، خدای درون مارکوس آنتونیوس همان باکوس یا دیونوسوس است. در نمایشنامه آنتونی و کلئوپاترا اثر شکسپیر، خدای درون آنتونی، هرکولس است که ترک او می‌کند. به گفته سوئونیوس^۲، امپراتور آوگوستوس چون آنتونیوس را شکست می‌دهد اعلام می‌کند که آپولون خدای درون او بود. و چنین است که کیش اهریمن امپراتور به مناسک رومی بدل می‌شود و دو معنای اولیه‌اش که یکی قدرت پدرانۀ خانواده است و دومی دیگر خود^۳ هر فرد جابه‌جا می‌شود.

۱. تعبیر «خدای درون» ممکن است برای بعضی موجب استیحاخ یا استبعاد ذهنی و فکری شود، اما باید توجه داشت که با عزل نظر از منطوق این تعبیر، باید کوشش کرد منظور نویسنده از استعمال این کلمه بدرستی فهمیده شود. زیرا همان‌طور که گفته‌اند: «لا مشاحه فی الاصطلاح». در معارف اسلامی مضامین متعددی نزدیک به این مضمون از طریق آیات و روایات نقل شده است، مثلاً آیه شریفه «و نحن اقرب الیه من جبل الوریث» (ق، ۱۶) یا «ان الله یحول بین المرء و قلبه» (انفال، ۲۴) یا در جایی که در خصوص نفس انسانی می‌فرماید: «فألهمها فجورها و تقویها» (الشمس، ۸)، یعنی آنچه ملهم واقع شده نفس (خود) یا قلب (انسان) است. اگر به این مضامین و مضامین متعدد دیگری شبیه آنچه ذکر شد بدقت توجه کنیم روشن می‌شود که اختلاف تنها در نحوه تعبیر است. خدای درون حاکی از خدایی نیست که در «درون» انسان حلول کرده باشد بلکه همان است که در معارف اسلامی شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که گفته‌اند: «قلب المؤمن عرش الرحمن» و نیز «لایسعی ارضی و سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن». - ناشر. ۲. Suetonius: شرح حال نویس و نسخه‌شناس رومی (۱۴۰؟ - ۶۹؟ م). - م.

در بحث از نبوغ، اتوریته یا صاحب امر بودن، که یکی دیگر از مفاهیم اصلی نزد رومیان است، احتمالاً بیشتر از کلمه «نبوغ» که معانی ضدونقیضی دارد افاده مقصود می‌کند. هانا آرنه رد کلمه اتوریته را که از صحیفه فرهنگ مغرب زمین به کلی پاک شده، به شکلی مقنع تا خاستگاههایش نزد رومیان، به جای یونانیان و عبرانیان، پی گرفت. در روم باستان، مفهوم اتوریته مفهومی ناظر به اصل یا بنیاد بود. authority/autorité مشتق از فعل *augere* به معنی *to augment* (بالا بردن، افزودن، برکشاندن ...) است و اتوریته همیشه ناظر به ترفیع اصل و بنیاد و لذا حامل گذشته زنده به درون اکنون بود.

نبوغ زنده و شاداب چه ارتباطی با مرجعیت اصل و بنیاد دارد؟ در این چند سالی که قرن بیست و یکم را تازه شروع کرده‌ایم، باید بگویم: «این چه سؤالی است؟ البته که هیچ ارتباطی به هم ندارند.» سردرگمی ما در مورد معیارهای اصولی نبوغ اکنون به آشفتگی‌هایی بدل شده که در نهادهایمان رایج است، به نحوی که کل قضاوت‌هایمان، مثلاً درباره فرق بین قریحه و نبوغ، به رسانه‌ها واگذار و تابع زدوبند عرصه فرهنگ و بوالهوسی‌هایش شده است. به توصیه ناقد ادبی، سنت - بوو^۱، باید از خود پرسیم نویسنده‌ای که اثرش را می‌خوانیم چه نظری درباره من خواننده دارد. به نظر من برترین نویسنده به این معنی دکتر سمیوئل جانسن، خداوندگار نقد ادبی، است، اگرچه ذره‌ای دل آن ندارم که نظر او را راجع به شخص خودم بشنوم.

هرگاه می‌بینم قدرتهایی برتر از توانایی خودم بر من اعمال می‌شوند، آن وقت است که متوجه اعمال قدرت نبوغ بر خود می‌شوم. امرسن، همان حکیمی که همواره خواسته‌ام او را سرمشق خود قرار دهم، موافق تسلیم عملی خواننده به این صورت نیست، ولی نبوغ او چنان سهمگین است که به شکلی معقول می‌تواند «اتکا به نفس» را موعظه کند. من چهل و شش سال آزرگار تدریس کرده‌ام و همیشه آرزو داشته‌ام که کاش بتوانم اتکا به نفس را در دانشجویانم برانگیزم، ولی معمولاً نه می‌توانم و نه چنین می‌کنم. البته امیدوارم قدرت خلاقه را در آنها پرورم، ولی فقط

۱. Charles Augustin Saint-Beuve، مورخ و ناقد ادبی فرانسوی (۱۸۶۹-۱۸۰۴). - م.

نبوغ:

تعریفی شخصی

در این کتاب نوابغی را که در قید حیات‌اند نیاورده‌ام و یک علت آن پرهیز از حرف و حدیثهایی است که حاصل برافروختگی محض دیگران است. شخصاً می‌توانم از برخی نوابغ مسلّم حاضر نام ببرم: رمان‌نویس پرتغالی، ژوزه ساراماگو؛ بانوی شاعر کانادایی، ان کارسن؛ شاعر انگلیسی، جفری هیل؛ و دست‌کم نیم دوجین رمان‌نویس و شاعر امریکای شمالی و امریکای لاتین که البته از ذکر نامشان خودداری می‌کنم.

به مرور که معرّقم را از برجسته‌ترین ذهنهای خلاق آماده و تمام می‌کردم به یک تعریف آزمایشی و شخصی از نبوغ ادبی رسیدم. رالف والدو امرسن همواره مسئله نبوغ مدّ نظرش بود، همان حکیمی که حکم نفس ناطقه امریکا را دارد، همان‌طور که والت ویتمن شاعر آن دیار است و هنری جیمز رمان‌نویسش (درام‌نویس این کشور هنوز نیامده است). امرسن نبوغ را خداوند درون یا همان «نفس متّکی به خویش» می‌دانست. پس به نظر او این نفس ساخته و پرداخته تاریخ، جامعه و زبان نیست بلکه ذاتی و اهلی شخص است، نظری که از هر حیث با آن موافقم. شکسپیر، که سالار همه نوابغ ادب است، نوعاً با معاصرانش، حتی با

۱. José Saramago، البته این نویسنده و نمایشنامه‌نویس پرتغالی (متولد ۱۹۲۲) در ۱۸ ژوئن ۲۰۱۰

کریستوفر مارلو و بن جانسن، نیز فرق می‌کند. سروانتس با لُپه دُوگا^۱ و کالدِرِن^۲ فرق می‌کرد. در شکسپیر و سروانتس و دانته و مونتینی و میلتن و پروست (که مشتق نمونه خروارند) عنصری هم از عصرشان هست و هم علاوه بر عصرشان.

اصالت یک اثر در حدی فوق‌العاده، از مؤلفه‌های اصلی نبوغ ادبی است ولی خود این اصالت همواره مسبوق به خود نیست به این معنی که پیشینه‌های خود را بازمی‌شناسد و می‌پذیرد. حتی شکسپیر نیز نوعی پیمان ضمنی با چاسر می‌بندد که پیشکشوت او در اختراع آدمی بود. اگر نبوغ همان خداوند درون است پس من هم باید همان‌جا به دنبالش باشم، در همان مفاک ضمیر باطن، ذاتی که کم و بیش بر همه ما شارحان کنونی، در سیاهچال فکری دانشگاهها و در کوره‌های شیطانی رسانه‌ها، ناشناخته است.

از نظر امرسن و بر طبق مذهب گنوسی باستان، بهترین و کهنترین چیز در هر یک از ابنای بشر ربطی به خلقت، به طبیعت یا به غیرمن ندارد. هر یک از ما می‌تواند آنچه را مثلاً بهترین است در خود بازشناسد، ولی می‌پرسیم چگونه می‌تواند کهنترین چیز را در خود پیدا کند؟

سراغاز نفس یا خویشتن فرد کجاست؟ پاسخ فروید این است که من (ego) فرد از خود مایه می‌گذارد و همین‌جا نطفه اصلی نفس یا خویشتن (self) فرد بسته می‌شود. شکسپیر به این حس این‌همانی یا هویت ما می‌گوید «selfsame»، عین یا خود خود؛ جک فالستاف^۳ کی به فالستاف بدل می‌شود؟ شکسپیر کی شکسپیر

۱. Lope de Vega (۱۶۳۵-۱۵۶۲)، شاعر و درام‌نویس برجسته عصر طلایی ادبیات اسپانیا. - م.

۲. Pedro Calderón (۱۶۸۱-۱۶۰۰)، درام‌نویس بزرگ عصر طلایی ادبیات اسپانیا. - م.

۳. Jack Falstaff، که شاید بشود گفت برترین و نامورترین شخصیت کمدی در سراسر ادب انگلیسی است. شکسپیر در تحریر نخست نمایشنامه هنری چهارم، از او با نام سِر جان اُلدکاسل (Sir John Oldcastle) یاد می‌کند که دوست پرنس هال است، ولی به سبب تشابه اسمی او با یکی از بزرگان دربار انگلستان در آغاز سده چهاردهم و اعتراض اخلافش، نام او را پیش از ثبت این نمایشنامه به سِر جان فالستاف (Sir John Falstaff) تغییر می‌دهد. بلوم در همین کتاب نبوغ چندجا از فالستاف به عنوان شخصیت محبوب خود یاد می‌کند. - م.

می‌شود؟ کم‌دی خطاها زاده نبوغ است، ولی چه کسی توانسته است شب دوازدهم را با توجه به آن لوده‌بازی اولیه پیشگویی کند؟ شناخت ما از نابغه همیشه عطف به ماسبق است، ولی باید بپرسیم نابغه چگونه نخست به خود واقف می‌شود.

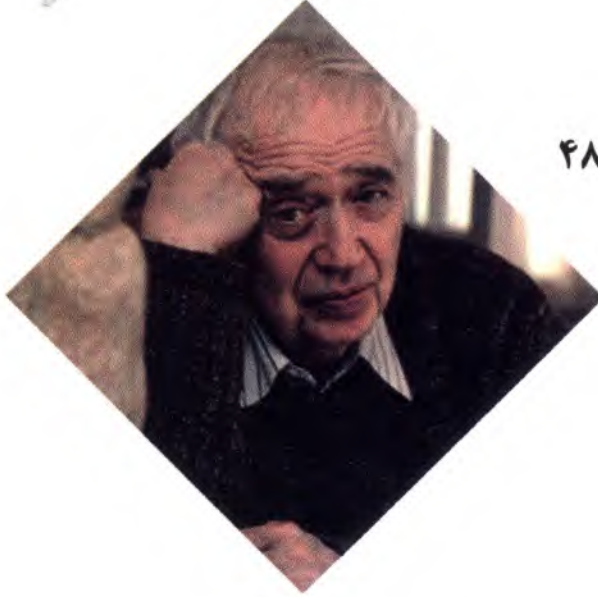
پاسخ قدما به این سؤال این بود که خدایی در درون ماست و هموست که سخن می‌گوید. به نظر من تعریف نبوغ به زبان ماتریالیسم محال است و به همین دلیل مفهوم نبوغ را در عصری نظیر همین روزگار فعلی ما که زیر سلطهٔ ایدئولوژیهای مادی‌گرایانه است به کلی کنار گذاشته‌اند. نبوغ لامحاله مسبب امر متعالی و خارق عادت است چون به این هر دو وقوف کامل دارد. آگاهی همان چیزی است که حد و حدود نبوغ را تعیین می‌کند: آگاهی شکسپیر، نظیر آگاهی هملتش، فوق آگاهی ماست و فراتر از آن اوج آگاهی است که بدون شکسپیر از عهدهٔ شناخت ما بیرون است.

مذهب گنوسی^۱ بنا به تعریف علم است نه ایمان. در آثار شکسپیر نه داننده‌ای هست نه مؤمنی بلکه ضمیر هشیاری هست چنان فراخ که نظیرش را جایی سراغ نداریم، نه در آثار سروانتس یا مونتینی، نه در آثار فروید یا ویتگنشتاین. آن که یکی از ادیان عالم را انتخاب می‌کند (و خود انتخاب می‌شود) غالباً قائل به نوعی آگاهی کیهانی است و خاستگاههایی فوق طبیعت برای آن قائل می‌شود، ولی آگاهی شکسپیر که ماده را بدل به خیال می‌کند نیازی به نقض طبیعت نمی‌بیند. هنر شکسپیر عین طبیعت است و آگاهی او می‌تواند بیشتر محصول هنرش باشد تا مولد آن.

۱. Gnosticism. رجوع شود به پانویس ۴، ص ۳۳۶. مذهب گنوسی و عرفان یهود دو سرمشق اصلی بلوم در تدوین کتاب نبوغ‌اند. بلوم رکن نظری سومی هم برای این اثر خود قائل است و آن کتابهای هرمسی یا *Hermetica* است. این مجموعه رسالات بی‌نظیر در اسکندریهٔ عصر هلنی در سدهٔ نخست میلادی تألیف شده و منسوب به هرمیس سه‌بار بزرگ است. افلاطونیان جدید و متصوفه و کیمیاگران این نام را به «تحتوت»، خدای مصریان، داده‌اند که کم و بیش مطابق هرمس یونانیان است. محققان بین آیین هرمسی (*Hermetism*) که مسلکی رازورزانه و عرفانی و یونانی-مصری است و هرمسی‌مشرقی (*Hermeticism*) که از شاخه‌های آن در عصر رنسانس و عصر مدرن است فرق می‌گذارند. - م.

در همان واپسین لایه ذهن است که به نبوغ شکسپیر می‌رسیم: به آن آگاهی یکه‌ای که جمع‌جمع آگاهی‌های زاده‌قوه خیال اوست. احتمالاً شکسپیر تا ابد مصداق این معنی باقی خواهد ماند که استفاده از ادبیات برای زندگی است و این خود حاصل ترفیع آگاهی است.

اگرچه در این کتاب از شکسپیر همچون برترین نمونه ضمیر آگاه یاد کرده‌ام، سایر اذهان خلاق و نمونه نیز در ارتقای آگاهی خوانندگان و شنوندگان آثار خود نقش مؤثری داشته‌اند. سؤالی که باید از هر نویسنده‌ای پرسید این است که آیا آگاهی خوانندگان آثارش را بیشتر کرده است و چگونه؟ به نظر من این آزمونی است سخت ولی مؤثر: البته که اثرش اسباب سرگرمی من خواننده شده ولی آیا آگاهی‌ام بیشتر، وسیع‌تر، و روشن‌تر هم شده است؟ اگر نشده پس در این صورت با یک نویسنده صاحب قریحه یا با استعدادی بزرگ روبه‌رو بوده‌ام نه با یک نابغه. به بیان دیگر، بهترین و کهنترین چیز نهفته در لایه‌های وجودم فعال نشده است.



«نابغه همیشه فراتر از عصر خویش است.»

ما نمی‌توانیم با قرن بیست‌ویکم مواجه شویم و منتظر ظهور استراوینسکی یا لوتی آرمسترانگ، پیکاسو یا ماتیس، پروست یا جیمز جویس دیگری در این قرن باشیم. دیگر امید به ظهور دانته یا شکسپیر، باخ یا موتسارت، میکل‌آنژ یا داوینچی انتظاری بیجاست، زیرا استعداد فطری در آن حدّ و قواره بسیار نادر است. ولی ما خواهان و نیازمند چیزی هستیم که فراتر از قرن بیست‌ویکم باشد، حال به هر صورتی که بروز کند.

کتاب نبوغ به ما کمک می‌کند تا با دقتِ نظر بر وجوه شخصیت و دستاوردهای خلاقترین کسانی که پیش از ما زیسته‌اند، برای قرن پیش‌رو آماده باشیم.



ISBN: 978-964-363-763-7



9 789643 637637

۵۰۰۰۰ تومان